



تأثیرات طبقه متوسط بر امنیت و مدیریت بحران‌های سیاسی - اجتماعی - فرهنگی و اقتصادی در حکمرانی اسلامی جمهوری اسلامی ایران

محسن جمشیدی^۱، طاهر حیدرزاده^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۲/۲۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۹/۰۹

چکیده

این پژوهش به دنبال بررسی این مسئله است که طبقه متوسط تا چه میزان در مدیریت بحران‌ها و امنیت راهبردی حکمرانی اسلامی در جمهوری اسلامی ایران منشأ اثر خواهد بود. به نظر می‌رسد که اثرگذاری طبقه متوسط در امنیت راهبردی و مدیریت بحران‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی با استفاده از تقویت دال‌های اثرگذار در هرکدام از مؤلفه‌های یاد شده می‌تواند به ثبات و یا بی‌ثباتی این مؤلفه‌ها منجر گردد. پژوهش حاضر از نوع بنیادی و با روش کیفی - تفسیری و استنباط اطلاعات از طریق اسناد موجود و داده‌های مورد بحث با رویکرد توصیفی - تحلیلی ارائه شده است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهند که ثبات و یا بی‌ثباتی مؤلفه‌های یاد شده از جمله مدیریت بحران‌های سیاسی از طریق ایجاد مشروعیت سیاسی و پویایی احزاب و تشکل‌های مردم‌نهاد، مدیریت بحران‌های اجتماعی از طریق تقویت جامعه مدنی و طبقات اجتماعی، مدیریت بحران‌های فرهنگی از طریق ایجاد ساز و کارهای فرهنگی، تقویت حوزه تعلیم و تربیت و دانشگاه و مدیریت بحران‌های اقتصادی نیز از طریق تقویت و دخیل نمودن بخش خصوصی و برنامه‌های مدون و جامع امکان‌پذیر خواهد بود. هدف از این پژوهش نیز تأثیر طبقه متوسط بر مدیریت بحران‌های یاد شده و امنیت در جامعه می‌باشد.

کلیدواژه‌ها: طبقه متوسط، ثبات و بی‌ثباتی، امنیت راهبردی، مدیریت بحران، حکمرانی اسلامی.

مقدمه

اکثر جامعه شناسان (انقلاب صنعتی بریتانیا)، قرن نوزدهم را سرآغاز دوران مدرن می‌دانند. جریان نوگرایی از بطن جوامع غربی برخاسته و منبعث از شرایط ویژه اقتصادی این جوامع می‌باشد. به عبارت دیگر به‌خوبی می‌توان نشان داد که همه آن ویژگی‌هایی که در پیدایش جریان نوگرایی دخیل بوده‌اند با مجموعه‌ای از تغییراتی ارتباط دارند که هسته اصلی آن‌ها را تحولات اقتصادی تشکیل داده است و جوامع غربی در مسیر حرکت تدریجی خود به سمت توسعه و صنعتی شدن، نظام ارزشی متناسب با نظام اقتصاد سرمایه‌داری را نیز بسط داده‌اند. اما در کشورهای جهان سوم وضع به‌گونه‌ای دیگر است؛ در این کشورها توسعه صنعتی در قالب فرایند نوسازی از غرب وارد شده است و نوگرایی به‌عنوان پدیده‌ای بیگانه، با بستر فرهنگی و نظام سنتی این جوامع در تعارض قرار گرفته است. از آنجایی که افکار و عقاید مدرن حول اقتصاد مدرن سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، می‌توان گفت که ریشه اصلی تضاد سنت و نوگرایی در کشورهای در حال توسعه نیز تضاد بین شرایط اجتماعی و اقتصادی بومی این جوامع با شرایط زمینه‌ساز جامعه مدرن می‌باشد. یکی از عواملی که می‌توان تضاد سنت و نوگرایی را در چهارچوب آن مورد تبیین قرار داد، تضاد طبقاتی بین افراد است که منجر به تضاد بین نگرش‌ها و ارزش‌های آن‌ها می‌گردد. به عبارت دیگر همان‌طور که موقعیت اقتصادی یک جامعه در سطح کلان می‌تواند تعیین‌کننده نظام ارزشی و اعتقادی آن جامعه باشد، در سطح خرد نیز می‌توان گفت که موقعیت اقتصادی افراد، نگرش‌ها و طرز فکر آن‌ها را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

تأثیر تعلق طبقاتی بر طرز تفکر و جهان‌بینی افراد به قدری پذیرفته شده است که بسیاری از نظریه‌پردازان قشربندی اجتماعی، محور اصلی تعریف طبقه اجتماعی را طرز نگرش و رفتار افراد می‌دانند و بُعد ذهنی را مقدم بر بُعد عینی می‌شمارند. پرداختن به مسئله طبقه متوسط به‌منزله یکی از گروه‌های اصلی تأثیرگذار در دوران معاصر تاریخ ایران، از ابعاد گوناگونی اهمیت دارد. نکته قابل ذکر درباره تحولات جوامع در دوران معاصر از منظر جامعه‌شناسی این است که موتور محرک توسعه هر جامعه‌ای شکل‌گیری و تقویت طبقه متوسط آن است. باین‌حال، هر جامعه‌ای بر اساس ویژگی‌های درونی خود ماهیت و حوزه نقش‌آفرینی طبقه متوسط را می‌سازد و حوزه عملکرد آن را دچار قبض و بسط می‌کند (احمدزاده، ۱۳۹۴: ۲). طبقه متوسط جدید بیش از

آنکه متکی به قدرت و ثروت باشد بیشتر متکی به منزلت و حیثیت اجتماعی است؛ یعنی طبقه متوسط جدید با رشد آموزش علم، سواد و آگاهی توانسته با دستیابی به تولیدات فکری، منزلت اجتماعی مهمی را به دست آورد. طبقه متوسط جدید اکنون از نظر اقتصادی در حد طبقات پایین قرار دارد و از نظر قدرت، بیرون از حکومت سیاسی است؛ ولی منزلت اجتماعی آنان به طور نسبی حفظ شده است و همین منزلت اجتماعی (پایگاه اجتماعی آنان) موتور محرکه فکری آنان می‌باشد. منزلت اجتماعی می‌تواند مهم‌ترین مفهوم سلسله‌بندی برای طبقه متوسط جدید باشد (مسعود و منصورزاده، ۱۳۹۴: ۸۴). از حیث تاریخی می‌توان آغاز شکل‌گیری طبقه متوسط ایران را از درون تحولات مشروطیت و با نگاه به نقش‌آفرینی نیروهای گوناگون اجتماعی در ایران ردیابی کرد. برخی از نشانه‌های شکل‌گیری هسته اولیه این گروه شامل تحول‌خواهی در عرصه سیاسی، کسب آموزش‌های جدید یا حمایت از رشد تحصیل علوم جدید و اخذ رویکرد انتقادی به وضع موجود عصر خود بود.

به گواه منابع متعدد تاریخ‌نگاری، سفرنامه‌ها و خاطرات، ترکیب جامعه ایران دوران قاجار تا آستانه مشروطیت شامل بیش از ۹۰ درصد توده‌های بی‌سواد و غیرشهری بود. تحولات شهر هم به روش پیش از مشروطه از سه ضلع اصلی تأثیرگذار، یعنی ارگ، مسجد و بازار، متأثر می‌شد و از نظر محتوای روابط، قدرت جامعه پیش از مشروطه به لایه بسیار نازک حاکمان و سطح بسیار ضخم محکومان تقسیم شده بود که در عرصه اقتصادی هم رابطه ارباب - رعیتی منجر به بازتولید همان روابط قدرت سنتی می‌شد (احمدزاده، ۱۳۹۴: ۳).

گرچه در ابتدا آشنایی ایرانیان با پدیده نوسازی در قالب رویه‌های نظامی و تکنیکی بود، اما به تدریج، این جریان به سایر حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نیز کشیده شد و زمینه را برای تولد گروه جدیدی در ساختار قشربندی اجتماعی ایران فراهم ساخت که بعدها طبقه متوسط جدید خوانده شد. در ایران این طبقه پس از اصلاحات رضاشاه شکل گرفت اما در نهایت به دلیل تأمین نشدن خواسته‌هایش از حکومت پهلوی فاصله گرفت. پس از انقلاب اسلامی به طور خاص شاهد رشد کمی و کیفی اعضای این طبقه بودیم که منشأ تحولات سیاسی و اجتماعی بسیاری در تاریخ معاصر کشورمان شدند. در تعریف امروزی، طبقه متوسط جدید تنها از نظر نقش و جایگاه اقتصادی حائز اهمیت نیست، بلکه معیارهایی چون نوگرایی، تخصص، کارآمدی، دموکراسی خواهی و عدم تعلق به سطوح بالا و پایین جامعه از خصوصیات مهم این طبقه به شمار

می‌آید. حال با توجه به داده‌های مورد بحث در پژوهش فوق با مطرح کردن سؤال و فرضیه‌ای مشخص در پی بیان این مسئله خواهیم بود که طبقه متوسط تا چه میزان در مدیریت بحران‌ها و امنیت راهبردی حکمرانی اسلامی در جمهوری اسلامی ایران منشأ اثر خواهد بود.

پیشینه پژوهش

در ارتباط با موضوع مورد نظر نگارنده، پژوهش‌های زیادی صورت گرفته است اما هیچ‌کدام از آن‌ها در راستای موضوع مورد نظر حرکت نکرده‌اند، در ادامه مطب چند اثر را که با عنوان موضوع ارتباط بیشتری دارند به صورت اختصار بررسی می‌نماییم:

از جمله آثاری که به بررسی وضعیت طبقه متوسط در ایران پرداخته‌اند، می‌توان به آثار زیر اشاره کرد: احمد اشرف و علی بنوعزیزی با تألیف کتابی تحت عنوان طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران (۱۳۸۸)، به بررسی وضعیت این طبقه در ایران می‌پردازند. این کتاب در شش فصل تنظیم شده است و سه فصل نخست به بررسی طبقات اجتماعی ایران در سه دوره میانه، قاجاریه و پهلوی می‌پردازد. این کتاب را سهیلا ترابی فارسانی به فارسی منتشر کرده و نشر نیلوفر آن را چاپ کرده است.

کتاب طبقه و کار در ایران اثر سهراب بهداد و فرهاد نعمانی (۱۳۸۷)، با داده‌های علمی به بررسی وضعیت طبقات اجتماعی در ایران می‌پردازد. چهارچوب تئوریک کتاب مبتنی بر آرای اریک الین رایت است که در سنت مارکسیستی جامعه‌شناسی قرار دارد. این کتاب را محمود متحد به فارسی ترجمه کرده و توسط انتشارات آگاه به چاپ رسیده است.

کتاب ایران بین دو انقلاب (۱۳۷۸)، اثر شناخته‌شده پرواند آبراهامیان است که در آن به تحلیل مبانی اجتماعی سیاست در ایران، از دوران انقلاب مشروطه تا انقلاب اسلامی پرداخته است. آبراهامیان طبقه اجتماعی را به معنای اقشار وسیع افقی متشکل از افرادی دارای ارتباط مشترک با وسایل تولید، رفتار متقابل مشترک با شیوه مدیریت و رویکرد مشترک به نوسازی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی قلمداد کرده است.

مقالات متعددی نیز از جمله: قاسمی و دیگران (۱۳۸۹)، گودرزی و دیگران (۱۳۹۳)، عابدی اردکانی (۱۳۹۳)، مسعود و منصورزاده (۱۳۹۴)، غفاری و دیگران (۱۳۹۶)، وزیریان و ظلوعی

(۱۳۹۶) و خواجه (۱۳۹۶) نیز در این زمینه مقالاتی را منتشر نموده‌اند اما موضوع مورد بحث نگارنده با مطالب منتشرشده تفاوت خواهد داشت.

۱. چهارچوب نظری

ماکس وبر طبقه را به‌عنوان گروهی از مردم تعریف کرده که فرصت‌های زندگی مشابهی دارند، فرصت‌هایی که به‌وسیله قدرتشان برای فروختن کالاها و مهارت‌ها در جهت کسب درآمد تعیین می‌شود. دارایی یک ملاک تعیین طبقه است، اما تنها معیار نیست. وبر همچون مارکس به شرایطی که بر اساس آن، آگاهی طبقاتی پدیدار می‌شود، علاقه داشت. اما برای او شکلی یگانه از آگاهی طبقاتی مطرح نبود. دامنه آگاهی در هر مورد به میزان زیادی به فرهنگ عمومی جامعه، به‌خصوص به مجموعه افکار روشنفکرانه رایج در درون جامعه بستگی دارد. وجود قشرهای متفاوتی که در معرض فرصت‌های مختلف زندگی هستند، ضرورتاً منجر به عمل طبقاتی نمی‌شود (مسعود و منصورزاده، ۱۳۹۴: ۸۶). تفاوت مفهوم وبر، در این امر است که بر نابرابری‌های توزیعی که مارکس بی‌اهمیت می‌شمارد تأکید می‌کرد. اعضای طبقه متوسط حقوق‌بگیر، فرصت‌های زندگی اقتصادی بهتر و منافع اقتصادی متفاوتی دارند و خود این امر باعث می‌شود که این طبقه را به‌مثابه طبقه‌ای متمایز از کارگران در نظر گیرد، طبقه‌ای که محتمل نیست در انقلاب سوسیالیستی دخیل باشد. به عقیده وبر، رشد طبقه متوسط حقوق‌بگیر و اهمیت فزاینده آن، با روی آوردن فرزندان کارگران و خرده بورژوازی به مشاغل اداری در سازمان‌های بوروکراتیک در حال رشد ادامه خواهد یافت. به نظر وبر، این جایگاه حقوق‌بگیران در به وجود آوردن شکافی آشکار بین طبقه‌های متوسط و کارگر دخالت دارد و به‌شدت احتمال اینکه کارمندان حقوق‌بگیر، کارگران را در کنش انقلابی پشتیبانی کنند و با آن‌ها احساس نزدیکی و همدردی کنند را کاهش می‌دهد (گرب، ۱۳۷۱: ۷۶). طبق عقیده مارکس، ساختار اقتصادی زیربنای جامعه و تعیین‌کننده سایر ساخت‌های سیاسی و اجتماعی و نهادهای حقوقی و اخلاقی می‌باشد. مفسران مارکس نیز تحت عنوان مارکسیست‌های ساخت‌گرا، مسئله زیربنا و روبنای مارکس را تعدیل کرده و معتقدند گرچه اقتصاد نمی‌تواند تعیین‌کننده سایر ابعاد باشد، اما درنهایت تأثیر اساسی بر آن‌ها دارد. لویی آلتوسر می‌گوید ساخت حاکم بر روابط تولید و اندیشه‌ها و ایدئولوژی‌های بازتولید کننده آن، چهارچوب عملی فرد را تعیین می‌کند. اولسن (۱۹۶۳) و نورس (۱۹۸۱) معتقدند که رشد اقتصادی

می‌تواند سبب تغییرات ساختاری واقعی گردد که ائتلاف‌های سیاسی را از بین می‌برد و سبب تغییرات شدیدی در سطح قدرت میان گروه‌های ذی‌نفوذ مختلف می‌گردد. اما از سوی دیگر می‌توان به بخش قابل ملاحظه‌ای از مطالعات اشاره نمود که تلاش داشته‌اند به نقش بی‌ثباتی سیاسی در مدل‌های رشد اقتصادی بپردازند. به‌عنوان مثال، آلسینا و همکاران (۱۹۹۲) در یک نمونه ۱۱۳ کشوری طی سال‌های (۱۹۵۰-۱۹۸۲) به اثر بی‌ثباتی سیاسی بر رشد GDP سرانه می‌پردازند و یک رابطه منفی و معنادار به دست می‌آورند. آن‌ها بی‌ثباتی سیاسی را مترادف فروپاشی و سقوط دولت به‌عنوان قوه مجریه تعریف و آن را بر اساس استیضاح و عزل وزرا یا مجموعه کابینه از سوی پارلمان تعریف و بر اساس تکرار، آن را اندازه‌گیری می‌کنند. بارو (۱۹۹۱) بی‌ثباتی سیاسی را به‌صورت رفتار خشونت باری که قتل و آدم‌کشی در رویدادهایی نظیر شورش‌ها و انقلاب‌ها یا کودتای نظامی تعریف می‌کند. جونگ اپین (۲۰۰۶) با استفاده از چهار تعریف برای بی‌ثباتی سیاسی به آثار مختلفی که بر رشد اقتصادی داشته‌اند، پرداخته است. نمونه موردنظر وی ۹۸ کشور طی سال‌های (۱۹۸۴-۲۰۰۳) بود و اعتراضات شهری، حرکت‌های اجتماعی و سیاسی، بی‌ثباتی رژیم سیاسی و بی‌ثباتی درون رژیم سیاسی تعاریف بی‌ثباتی موردنظر وی هستند (کميجانی و دیگران، ۱۳۹۲: ۶۳).

توسعه سیاسی از مفاهیم بسیار پیچیده در مطالعات سیاسی و روابط بین‌الملل است. اساساً هیچ‌گونه رویکرد واحدی را نمی‌توان در زمینه چگونگی روند توسعه سیاسی، بدون توجه به ویژگی‌های متفاوت فرهنگی و اجتماعی جوامع مختلف، موردتوجه قرار داد. در میان اندیشمندان توسعه در کشورهای درحال توسعه، در این زمینه که کدامیک از حوزه‌های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی می‌بایست در برنامه‌های توسعه محور از اولویت برخوردار باشند، هیچ‌گونه وحدت نظری وجود ندارد. برخی با این استدلال که تا وقتی یک جامعه از میزانی از رفاه اقتصادی برخوردار نباشد مفاهیمی چون آزادی، دموکراسی، جامعه مدنی، حقوق بشر و مسائل زنان از اهمیت خاصی برخوردار نخواهد بود، توسعه اقتصادی را بر دیگر حوزه‌ها مقدم می‌دانند. اما برخی دیگر با تأکید بر مؤلفه‌هایی چون چگونگی ساخت قدرت و نحوه توزیع منابع توسط حکومت، توسعه سیاسی را بر توسعه اقتصادی اولویت می‌دهند (موسوی فرد و جمشیدی، ۱۴۰۰: ۱۳).

۲. طبقه و مدیریت بحران‌های فرهنگی، اجتماعی و سیاسی

اگرچه مدیریت بحران‌ها، در نگاه نخست صبغه‌ای فرهنگی و یا اجتماعی دارد اما این بحران در عرصه‌ها و حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جاری بوده و اثرات آن را بر عرصه‌های مختلف نمی‌توان انکار کرد. نخبگان سیاسی یا حکومتی اگر حامل ارزش‌های بومی و نظام سیاسی نباشند طبعاً حکومت را با آنومی و بحران مواجه خواهند کرد. ناهمگن بودن ساختار نظام سیاسی با ارزش‌های جامعه نیز منجر به شکل‌گیری بحران هویت سیاسی خواهد شد. تفاوت و تعارض فرهنگ‌های سیاسی نخبگان حکومتی با فرهنگ سیاسی نخبگان غیرحکومتی و توده‌ها، بحران‌های هویت سیاسی را در جامعه ایجاد خواهد کرد و به بروز تنش‌هایی در جامعه منجر خواهد شد که آسیب جدی به ثبات کشور وارد خواهد نمود؛ در این صورت جامعه، نخبگان حکومتی را از خود طرد کرده و آن‌ها را حلال مشکلات خود ندانسته و بنابر این نخبگان حکومتی با بحران اقتناع‌سازی افکار عمومی مواجه خواهند شد که این امر موجب ضربه وارد کردن به مشروعیت نظام سیاسی می‌گردد. علاوه بر بحران سیاسی، بحران اجتماعی نیز از جمله مسائلی است که مطالعه آن در دهه سوم انقلاب لازم و ضروری است. بحران اجتماعی، به هر نوع بروز نابسامانی، بی‌سازمانی و اختلال در جامعه به نحوی که تعادل عمومی و روال عادی زندگی اجتماعی را به مخاطره اندازد گفته می‌شود (قاندی، ۱۳۸۲: ۵).



۲-۱. مدیریت بحران‌های فرهنگی

بحران‌های فرهنگی، در هر جامعه‌ای رابطه مستقیمی با بحران‌های اجتماعی و بحران‌های سیاسی دارد.

۲-۱-۱. تغییر گروه‌های مرجع

انسان‌ها به دلایل مختلف (نظیر نیاز به احترام و آبرو و فشار هنجاری) عموماً خود را در زمینه‌هایی با عده‌ای مقایسه و ارزیابی می‌کنند. در این فرایند انسان، ارزش‌ها و استانداردهای افراد یا گروه‌های دیگر را به‌عنوان یک قالب مقایسه‌ای و مرجع می‌گیرد. وجود یک رابطه سیال و پایدار اطمینان‌بخش میان آحاد مردم و گروه‌های مرجع می‌تواند تضمین‌کننده وفاق و اتصال نسلی باشد. چنانچه نسل جوان ایرانی در شرایط پرتلاطم و بحرانی خود، بتواند به انگیزه‌ها و انگیزه‌های گروه‌های مرجع سنتی اعتماد نماید، جامعه می‌تواند از بروز یک شکاف نسلی ژرف مصون بماند، در غیر این صورت فروپاشی رابطه اعتماد، فروپاشی وفاق نسلی را نیز به دنبال خواهد داشت.

۲-۱-۲. بحران کثرت‌گرایی فرهنگی

سرزمین ایران همچون برخی دیگر از سرزمین‌ها، ابتدا از مردمی مختلف از لحاظ قومی، زبانی فرهنگی مذهبی تشکیل شد و سپس این مردم در قالب یک دولت مستقل و متمایز از سایر دول همدست تشکیل شده و تشکیل دولت دادند. به عبارت دیگر جامعه ایران از زمان‌های گذشته سرزمین همدستان بوده و نه سرزمین مردم یکدست. با توجه به امر اجتماعی فوق هر زمان که برای یکدست کردن جامعه ایرانی تلاشی صورت می‌گرفته آن تلاش مسئله آفرین و حتی بحران‌زا می‌شده است. در سال‌های اخیر مشکلات و مسائل زیادی در عرصه سیاست داخلی و خارجی ایران به منصفه ظهور رسیده که هنر و سیاست یکی دیدن همه اقوام و گروه‌های ایرانی، صرف نظر از هویت‌های آنان را به مخاطره انداخته است.

۲-۱-۳. قطبی شدن هنجارها

از مسائل و آسیب‌پذیری‌های جامعه در حال گذار، بر هم خوردن نظم هنجاری و شکسته شدن هنجارهای سنتی است. اختلال هنجاری می‌تواند به‌صورت قطبی شدن هنجاری، تضاد هنجاری، ضعف هنجاری یا عدم علاقه نسبت به قواعد اجتماعی باشد. در شرایط امروز کشورمان، انواع اختلالات هنجاری قابل درک و لمس است. در این میان قطبی شدن هنجارها مهم‌ترین آسیبی است که وجود دارد. گروه‌های اجتماعی متضاد و متخاصم را فراهم آورده است. قطب روشنفکر و متحجر، پایین شهری و بالاشهری، حزب‌اللهی و بی‌بند و بار، فقیر و غنی، نسل جوان متجدد و نسل

میان‌سال سنتی، نمونه‌هایی از این قطب‌بندی‌هاست. این قطبی شدن جامعه ما را به شقوق مختلف و متضاد تبدیل کرده، به‌نحوی که هر یک از این شقوق با دیگری، بیگانه و حتی سر جنگ و ستیز با هم دارند. متأسفانه جامعه امروز ما از شکسته شدن وحدت هنجاری به‌ویژه در کلان‌شهرها دچار رنج است و از این‌رو همدلی و هم‌نوایی و انسجام ملی کشور می‌تواند با خطرات جدی روبرو شود.

۲-۱-۴. مهاجرت نخبگان

نخبگان هر جامعه، تأثیر فراوانی بر شکل‌گیری نگرش‌ها یا تغییر نگرش‌های فرهنگی مردم ایفا نموده، به‌طوری که هاتینگتون و نلسون نقش آن‌ها را در کشورهای جهان سوم بسیار اساسی قلمداد می‌کنند. گرچه از رویکرد سیاسی و اجتماعی نیز می‌توان به مسئله مهاجرت نخبگان نگریست اما به نظر می‌رسد، این مسئله بیشتر صبغه فرهنگی دارد. خروج نیروهای متخصص و نخبه از کشور، توسعه فرهنگی کشور را به عقب خواهد انداخت و در شکل‌گیری و انسجام‌بخشی به هویت‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی، آن جامعه با مشکل مواجه خواهد شد. این امر در خصوص جامعه ایران اهمیت ویژه دارد به‌خصوص که جامعه چند قومی ایران با هویت‌های مختلف و چندگانه نیاز به انسجام‌بخشی و تلاش برای شکل‌گیری یک هویت واحد دارد که نخبگان به‌عنوان گروه‌های مرجع و تأثیرگذار بر افکار عمومی می‌توانند کارکرد فوق‌العاده‌ای ایفا نمایند.

۲-۱-۵. پلورالیسم دینی

اگرچه باورهای جدید عمدتاً گذرا، غیر عمیق، شعاری و بعضاً پیرو نحله‌های فکری رایج در غرب است و بی‌تردید پایدار نخواهد ماند. رشد عقلانیت، هجمه واردات فکری غرب، روند توسعه، کثرت‌گرایی و جهانی‌شدن از مهم‌ترین عواملی است که موجبات شکسته شدن برداشت‌های سنتی از دین شده است. در کنار شک و تردیدهایی که ذهن جوانان ما را فراگرفته است، برای برون‌رفت از بن‌بست‌های اندیشه‌ای و معرفتی عملاً به قرائت‌های جدید و چشم‌اندازهای نو روی خواهند آورد. در این چشم‌اندازها، دین رابطه خود را با پیرامونش مورد بازنگری قرار می‌دهد. متأسفانه دین غیرسیاسی و غیرحکومتی و برداشت‌های فردگرایانه را می‌توان از مهم‌ترین نتایج تغییرات

جدید دانست. بر این اساس، فقه حکومتی و حکومت دینی هر دو با مشکلات و معضلات جدیدی روبرو خواهند شد.

۲-۱-۶. تغییر ارزش‌ها و گسست ارزشی

این امر فرایند پیچیده‌ای است که تأثیر و تأثر عوامل گوناگون مثل تراوشات ناشی از فرهنگ‌ها یا اشاعه ویژگی‌ها از جوامع دیگر، افزایش یا کاهش جمعیت، تغییر گروه‌های مرجع، ناکارآمدی نخبگان فکری و حکومتی، ناکارآمدی نهادهای حکومتی و ... را که در هریک از موارد معین گسست ارزشی دخیل‌اند، شامل می‌شود.

دوران گذار که گذر از دوران سنتی به دوران مدرن می‌باشد نیز از جمله عواملی است که می‌تواند در تغییر ارزش‌ها مؤثر باشد. فضاهای مختلف زندگی از قبیل فضای خانوادگی، مدرسه و محیط کار باید دارای هماهنگی، نظم و تعادل باشد. ناهماهنگی ارزشی و یا گسست ارزشی بین فضاهای زندگی، مردم را از تعادل و هماهنگی بیرون می‌آورد. هویت‌های چندگانه و داشتن چهره‌های متضاد و برعهده گرفتن نقش‌های متناقض از سوی افراد در محیط‌های متفاوت، بار سنگینی را بر دوش او می‌نهد و به‌صورت بازیگری می‌مانند که در یک لحظه در چند نقش متضاد بازی می‌کند. افسردگی، اضطراب، دلواپسی و نگرانی و دیگر آسیب‌های روانی از یک‌سو و پیامدهای اجتماعی مانند فریبکاری و دو چهرگی، پایه‌های اجتماعی جامعه را سست و لرزان می‌نماید. از همین‌رو فرد باید بیاموزد که در هر محیط چه کنش‌های قابل قبولی را ارائه دهد و چگونه خود را با این تفاوت‌ها منطبق سازد (موسوی فرد و جمشیدی، ۱۴۰۰: ۱۶).

۲-۲. مدیریت بحران‌های اجتماعی

از جمله عرصه‌های بحران، عرصه اجتماعی است. پیش از ارائه برخی از اشکال بحران‌های اجتماعی لازم است تا تعریفی از بحران اجتماعی ارائه گردد. در تعریف بحران اجتماعی آمده است: هر نوع بروز نابسامانی، بی‌سازمانی و اختلال در جامعه، به‌نحوی که تعادل عمومی و روال عادی زندگی اجتماعی به مخاطره افتد.

۲-۲-۱. شکاف‌های اجتماعی

جامعه ایران به‌عنوان جامعه‌ای در حال گذار (نیمه سنتی - نیمه مدرن) از تعداد و شکل پیچیده‌ای از شکاف‌های اجتماعی برخوردار است. از یک‌سو شکاف‌های اجتماعی، قومی، فرهنگی و زبانی مربوط به جامعه سنتی، کم‌وبیش فعال هستند و از سوی دیگر، شکاف‌های جامعه مدرن، مثل شکاف‌های طبقاتی و گسست نسل‌ها نمودار می‌شوند. ساختار دوگانه اقتصادی، فرهنگی و شکاف بین سنت و مدرنیسم موجب می‌شود که زندگی سیاسی سخت تحت تأثیر منازعات و کشمکش‌های دونیمه جامعه قرار گیرد. در نتیجه پتانسیل مناسبی برای غیر رقابتی کردن و ایجاد چالش برای قلمرو سیاسی و اجتماعی و نااستواری نظام سیاسی محسوب می‌شوند. در ایران امروز، شکاف‌های قومی از نوع شکاف‌های مترکم به شمار می‌رود که ضمن تمایز قومی بر نابرابری اقتصادی (شکاف مرکز، پیرامون - شکاف مذهبی - حداقل در استان سیستان و بلوچستان، کردستان و آذربایجان غربی در رابطه با قوم‌های بلوچ، ترکمن، گُرد) و احساس محرومیت نسبی یاد شده است (ایوبی، ۱۳۷۷: ۲۰).

۲-۲-۲. نابرابری اجتماعی

در کشورهای جهان سوم به دلیل ضعف‌های ساختاری از یک‌سو و فقدان قدرت مدنی و نبود گروه‌های مستقل و غیر دولتی از سوی دیگر، دولت‌ها دارای قدرت ویژه و انحصاری هستند. در این کشورها معمولاً قدرت سیاسی می‌تواند منشأ نابرابری باشد و کسانی که به قدرت سیاسی دست می‌یابند به دلیل نفوذهای خارجی به برتری‌های اقتصادی نائل می‌گردند. افراد و گروه‌های وابسته به قدرت سیاسی از رانت‌های گوناگون بهره‌مند هستند که موجبات بسط و گسترش نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی را در کشور فراهم می‌کند. در ایران کنونی به‌رغم تلاش‌های معمول در عرصه‌های اقتصادی، شکاف طبقاتی و نابرابری اقتصادی از علامت‌ها و شاخص‌های روشنی برخوردار است (گُرب، ۱۳۷۷: ۱۰).

۲-۲-۳. بحران طبقه متوسط شهری جدید

اعضای این طبقه به تغییر و تحولات سیاسی- اجتماعی بیشتر دلبستگی دارند تا به تداوم و حفظ وضع موجود. این طبقه برخلاف طبقات متوسط کشورهای صنعتی و غربی (میان‌رو و متمایل به

محافظه‌کاری) نیست، زیرا میان حاملان شئونات جمهوری اسلامی (که سنگ بنای نظام‌اند و نخبه‌ها آن به شمار می‌روند) و طبقه متوسط فقیر و ناچیز (که هواخواه تغییر وضع موجودند) تمایزی قائل نیستند. طبقه متوسط جدید یک پای در میان مردم کوچک و بازار دارد و پای دیگر در فضای حکومتی و ادارات دولتی، چنانچه برای حل و رفع این بحران، اقدام اساسی صورت نگیرد، تحولی دگرگون ساز، همچون انقلاب کبیر فرانسه، در انتظار جامعه ما خواهد بود. زیرا انقلاب مزبور زمانی رخ داد که طبقه متوسط جدید شهری پویا و بی‌قرار در جامعه فرانسه شکل گرفته و آماده اجرای نقش تاریخی خود بود (قریب، ۱۳۷۸: ۱۰۷).

۲-۲-۴. احساس محرومیت نسبی

نهادینه‌سازی به معنی اینکه جامعه متناسب با نیازهای تازه افراد گروه‌ها و حزب‌ها نهادهای نوینی را تأمین نماید با میزان رفتارهای غیر رقابتی رابطه‌ای خطی دارد. با میزان رفتارهای غیر رقابتی، رابطه‌ای خطی دارد. یعنی هرچه جامعه بیشتر نهادمند شود، حجم و گستردگی نهادهای منازعه‌ای کاهش می‌یابد یا اینکه مشروعیت، عاملی است که به‌رغم محرومیت، مانع از وقوع رفتارهای غیر رقابتی می‌شود و نقش بازدارنده ایفا می‌کند. در ایران امروز مشروعیت به نسبت وسیع مردمی به‌مثابه حمایت ذخیره برای نظام جمهوری اسلامی عمل می‌کند اما از نظرگاه سیاسی هزینه کرد محاسبه نشده آن به دور از جزم و دوراندیشی است بلکه برعکس باید با کاربست تدابیر خاص و انجام اقدام‌های ویژه فوری برای افزایش قابلیت پاسخگویی و نمایش کارآمدی نظام سیاسی چاره‌اندیشی نمود.

۲-۲-۵. چالش جمعیت جوان کشور

امروزه نرخ رشد جمعیت یکی از عوامل مهم در برنامه‌ریزی توسعه اقتصادی و اجتماعی دولت‌ها به شمار می‌آید و بی‌توجهی یا سهل‌انگاری نسبت به این امر می‌تواند موجبات شکست برنامه‌های اقتصادی، نابرابری اجتماعی، تبعیض، شکاف طبقاتی، افزایش ناهنجاری اجتماعی، بی‌ثباتی و ناامنی را فراهم آورد. انفجار جمعیت کشور فقط دارای عوارض سوء اقتصادی نیست، بلکه پیامد آن بحران‌های سیاسی- اجتماعی است که دولت را با بی‌ثباتی و مخاطرات جدی مواجه می‌سازد. به همین دلیل مطالعه ابعاد مختلف جمعیت در کشورهای کمتر توسعه‌یافته به‌ویژه عوارض هرم سنی

جمعیت کشور، از اهمیت فرایندهای برخوردار می‌شود. چون اصل عمومی پذیرفته شده حاکی است که پیران، برخلاف جوانان به نظم موجود دل‌بسته‌تر هستند، بنابر این از حیث رفتار سیاسی به‌سوی محافظه‌کاری گرایش بیشتری نشان می‌دهند (دوورژه، ۱۳۷۷: ۱۶).

۲-۳. مدیریت بحران‌های سیاسی

بحران‌های سیاسی داخلی، شرایط غیر متعارفی است که معمولاً در ساختار سیاسی یک کشور بروز می‌کند و برحسب ماهیت، زمان دامنه، شدت و نوع عوامل درگیر در آن شامل اشکال گوناگونی است همچون مبارزه سیاسی گسترده و شدید بین احزاب و سازمان‌های سیاسی رقیب برای کسب قدرت، ایجاد اختلافات شدید بین جناح‌های مختلف حکومت، کودتای نظامی، اعتصابات دامنه‌دار، شورش‌های خیابانی، درگیری‌های قومی و جنگ‌های چریکی. بحران‌های سیاسی داخلی فقط ناشی از عملکرد عوامل داخلی یک کشور نیست، بلکه در عصر حاضر تحت تأثیر جریان‌های سیاسی و اقتصادی است که از طرف کشورهای دیگر و نظام‌های مسلط منطقه‌ای و بین‌المللی اعمال می‌شود. بحران‌های سیاسی بین‌المللی نیز عبارت است از شرایط غیر متعارفی که در چهارچوب روابط بین دو یا چند کشور بروز می‌کند و برحسب گستره جغرافیایی دارای اشکال گوناگونی است؛ همچون اختلاف بین دو کشور هم‌جوار که مراحل مختلفی از تیرگی روابط سیاسی تا جنگ را در برمی‌گیرد، بحران بین دو کشور مجاور بحران در یک منطقه وسیع جغرافیایی و بحران در ابعاد جهانی (اقابخشی، ۱۳۷۹: ۴۴۲).

۲-۳-۱. بحران اقتناع‌سازی افکار عمومی

اگر حکومت‌ها برای عملکرد خود توجیحات قابل قبولی ارائه ننمایند و یا با عدم پذیرش مردم روبرو شوند، آنگاه در چالشی بزرگ با افکار عمومی قرار می‌گیرند به‌نحوی که ذکر هرگونه دلیل و اقامه هر نوع استدلال و برهان ممکن است آتش بی‌اعتمادی را شعله‌ورتر کند. از این رو نسبت میان مشروعیت و میزان توانایی نظام در اقتناع‌سازی افکار عمومی نسبت مستقیم است و بنابر این مسئله اقتناع‌سازی دارای اهمیت زیادی است. از پدیده‌های عدم اقتناع‌سازی، دست کم روی آوردن مردم به پیام‌ها و امواج رادیوهای بیگانه می‌باشد که در نتیجه به بحران هویت منجر خواهد شد و به لحاظ روان‌شناختی، محیط را آماده پذیرش هرگونه شایعه می‌نماید. از سوی قانع نشدن مردم در

برابر توضیحات، نشانی از بی‌اعتمادی و در واقع پایین بودن مشروعیت سیاسی محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، یکی از علائم بی‌اعتمادی، میزان مقاومت افکار عمومی در برابر توجیهات نظام است. از این رو، بین اعتماد و مقاومت مردم برای عدم پذیرش رابطه‌ای معکوس وجود دارد.

۲-۳-۲. رادیکالیزه شدن بخشی از گروه‌های آرمان‌گرا

خلق انتظارات بالا و تصویر منفی و عقب‌مانده از روند جامعه، مرز تخصص و تعارض را پررنگ می‌کند و راه هرگونه آشتی را می‌بندد. رفتارهای تند خارج از ضوابط قانونی، نظم اجتماعی را با خطر جدی روبرو می‌کند. ایجاد فاصله بین گروه‌های افراطی با سایر طبقات اجتماعی زاینده انواع آسیب‌هایی است که نه تنها پیام‌آور هرج و مرج و خشونت است که موجبات افسردگی، پرخاشگری و تندخویی را نیز فراهم می‌آورد. بدبینی و برداشت‌های منفی از جامعه، آنان را به جزیره‌های مستقل و تنها کشانده و در نهایت انزوا و بیگانگی اجتماعی آنان را افزایش می‌دهد. بدبینی و انزوی اجتماعی به تعارض میان نیروهای افراطی با گروه‌های معتدل و حتی به تعارض با نظام سیاسی منتهی شده و لذا کشمکش‌ها و ستیزه‌های پیدا و نهان آغاز می‌گردد.

۲-۳-۳. فرهنگ‌های سیاسی معارض و مشروعیت

بین نوع رفتار سیاسی و عمق و شدت اختلافات و نیز موضوع مورد اختلاف بین گروه‌های رقیب رابطه معنی‌داری وجود دارد و از آنجاکه مبانی مشروعیت رژیم، موضوعی غیرقابل مذاکره بوده و عظیم‌تر از اختلاف درباره مجریان و پرسنل سیاسی و حتی سیاست‌های نظام است، بنابراین این امکان نیل به راه حل مسالمت‌آمیز و رقابتی بین حاملان فرهنگ سیاسی متضاد، به شدت تنزل می‌یابد و برعکس رفتارهای غیر رقابتی امکان ظهور می‌یابند. بی‌توجهی حکومت به هر کدام از مؤلفه‌های فوق می‌تواند واکنش‌هایی را در پی داشته باشد. برای مثال بی‌توجهی به برخی آداب و رسوم بازمانده از دوران پیش از اسلام در فرهنگ ایرانی می‌تواند برخی از ناهنجاری‌ها را در جامعه ایجاد کند که چهارشنبه سوری یکی از مواردی است که در حال حاضر نوعی ناهنجاری در جامعه ایجاد کرده است. فرهنگ‌های سیاسی متفاوت، همت نخبان فکری را می‌طلبد تا راهکارهایی استخراج و به دولت پیشنهاد کنند که کمترین تبعات را در

جامعه در پی داشته باشد، هرگونه بی‌دقتی یا کم‌توجهی نسبت به واقعیت فوق می‌تواند تبعاتی را برای نظام در پی داشته باشد که بر مشروعیت نظام صدماتی وارد خواهد کرد (قائدی، ۱۳۸۳: ۷۷).

۳. جمهوری اسلامی ایران و طبقه متوسط جدید (حکمرانی اسلامی)

افزایش رشد جمعیت و بالا رفتن سطح سواد و گسترش مراکز آموزشی در عصر جمهوری اسلامی تأثیرات عمیقی بر تحولات سیاسی و اقتصادی اخیر ایران نهاده است و در دهه‌های آینده نیز تأثیرات بیشتری خواهد داشت. همان‌گونه که حرکت وسیع جوانان روستایی به مناطق شهری، انقلاب اجتماعی ۱۹۷۹ را متأثر ساخت؛ جوان بودن جمعیت نیز ظهور جنبش اصلاح‌طلبی دموکراتیک، با ریاست جمهوری محمد خاتمی را زمینه‌ساز شد. در رابطه با میزان جمعیت پس از انقلاب ۵۷، دو استدلال: تبلیغات رسمی و غیررسمی جهت افزایش جمعیت صورت گرفت. دلیل اول بنابر تفسیری بود که از دیدگاه‌های مذهبی نسبت به امر زاد و ولد وجود داشت. بر اساس این تفسیر، جلوگیری از زاد و ولد عملی غیرمذهبی و موجب کاهش تعداد مسلمانان در مقابل غیرمسلمانان می‌گردد. دلیل دوم، شرایط زمانی خاص به‌ویژه وقوع جنگ تحمیلی بر این اساس بود که داشتن جمعیت زیاد موجب قدرتمند شدن هرچه بیشتر شده و خواهد توانست تهدیدات امنیتی را دفع کند. در آن مقطع تا قبل از جنگ اول خلیج فارس (۱۹۹۱) تهدیدات بیشتر از نوع سخت‌افزاری مستقیم و نظامی بود، لذا جمعیت زیاد به‌عنوان یک پارامتر مثبت در دفع این نوع از تهدیدات تلقی می‌شد. تشویق رشد جمعیت به‌جایی رسید که اکنون حداقل ۴۵ درصد از جمعیت کشور را جوانان زیر ۱۷ سال تشکیل می‌دهند. از این رو به‌رغم بالا بودن رشد جمعیت در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی، سیاست‌های کنترل جمعیت را به کنار نهاد و بعضاً تدابیر تشویق در جهت رشد جمعیت اعمال گردید. برای مثال، واگذاری مسکن یا زمین به خانواده‌های هفت نفر به بالا در اولویت قرار گرفت. این مواضع در کنار ملاحظات ایدئولوژیک و انقلابی به رشد جمعیت منجر شد و عمده سیاست‌های بهداشتی و درمانی، جزو تأثیر شاخصه‌های ایدئولوژیک قرار گرفت (موسوی فرد و جمشیدی، ۱۴۰۰: ۲۱). دوم خرداد ۱۳۷۶ مقدمه مشارکت طبقه متوسط در قدرت است که خود متأثر از تحولات دوران سازندگی بود، که فضایی مناسب را برای حضور این طبقه در سیاست فراهم نکرد (خواجه، ۱۳۹۶: ۱۸۳). آصف بیات در کتاب «سیاست‌های خیابانی» به تحلیل جنبش تهیدستان شهری بین سال‌های ۵۵ الی ۷۷ در جامعه ایران پرداخته و حاصل نظریه خود را

در قالب نظریه پیشروی آرام مردم شهری ارائه کرده است آنچه برای بیات اهمیت دارد، فهم این نکته است که مردم عادی یعنی تهیدستان، حاشیه‌نشینان و ... چگونه فکر و عمل می‌کنند. وی پیشروی آرام را «تقلا و کوشش همیشگی، روزمره و جزئی و غالباً خاموش تهیدستان جهان سوم که در برخی مناطق تاریخی ویژگی جمعی به خود می‌گیرد» تعریف می‌کند (بیات، ۱۳۷۶: ۲۷۹).

ساموئل هانتینگتون معتقد است چهار شاخص اصلی توسعه سیاسی عبارت‌اند از: ۱. جایگزین شدن اقتدار سیاسی سنتی، مذهبی، قومی و خاندانی با اقتدار سیاسی دنیوی و ملی واحد (معقول شدن اقتدار سیاسی)؛ ۲. تمایز کارکردهای سیاسی نوین از قدیم و رشد ساختارهای مربوط به کارکردهای جدید، کامل‌تر و پیچیده‌تر و منضبط‌تر شدن سلسله‌مراتب اداری؛ ۳. مشارکت هرچه بیشتر گروه‌های اجتماعی و ۴. توانایی بالای نظام سیاسی برای رسیدن به اهداف خود (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۵). دست کم بخش قابل توجهی از آن‌ها، «به جای آنکه زندگی خود را وقف سیاست کنند، از قبل سیاست زندگی کرده‌اند» (عابدی اردکانی، ۱۳۹۳: ۱۴۶). سریع القلم بر این باور است که مجموعه این رفتارها، ریشه در فرهنگ قبیله‌ای یا عشیره‌ای ایران دارد. او در کتاب فرهنگ سیاسی ایران رابطه میان توسعه‌نیافتگی و فرهنگ سیاسی را چنین نشان می‌دهد: ۱. توسعه‌یافتگی، چه به معنای اقتصادی و چه به مفهوم سیاسی آن، مستلزم فعالیت‌های رقابتی است؛ ۲. فرهنگ سیاسی انباشته‌شده ایرانی که مبتنی بر بی‌اعتمادی، ابهام در بیان، قاعده‌گریزی، رفتارهای غریزی، احساسات مفرط، فردگرایی منفی، واقعیت‌گریزی و روش حذف و تخریب در حل اختلاف‌ها است، موانعی جدی و بنیادین پیش روی رقابت جامعه عقلایی که دشوارترین آن در حوزه سیاست است، قرار می‌دهد؛ ۳. به‌رغم تغییر نظام‌های سیاسی و متفاوت بودن پایگاه‌های طبقاتی در این نظام‌های سیاسی از صفویه به بعد، فرهنگ سیاسی انباشته‌شده ایرانی همچنان ناسازگاری خود را با قواعد و اصول ثابت توسعه‌یافتگی حفظ کرده است؛ ۴. این فرهنگ ریشه در فرهنگ عشیره‌ای و ایلات دارد که مهم‌ترین ویژگی‌های آن «خویشاوندگرایی»، «روحیه جنگاوری و ستیزه‌جویی» و «بقا و بسط عشیره از طریق تهاجم و غارت» بوده است (سریع القلم، ۱۳۸۹: ۵۸-۵۶). به نظر لوسین پای در توسعه سیاسی هدف شکل‌گیری قالب فکری جدیدی است که در آن شهروندان با مشارکت سیاسی فعالانه، داوطلبانه، آگاهانه و عاقلانه به‌گونه‌ای گام بردارند تا برای کلیه مشکلات مختلف اقتصادی، اجتماعی و سیاسی خود با همدلی و به‌طور غیر خشونت‌آمیز راهکارهایی مدبرانه و پویا فراهم سازند. به قول گابریل آلموند از جمله مبانی شاخص و بارز توسعه سیاسی

که به تقریب در تمامی نظریه‌های نماینده این الگوی فکری ارائه شده است حاکی از توان ذاتی یک نظام جهت پاسخگویی به درخواست‌های برآمده از آن است. آلموند توسعه سیاسی را به معنی افزایش تأثیر کارایی و افزایش قابلیت‌های سیستم می‌داند که به حل مشکلات و پاسخگویی موفقیت‌آمیز به مشکلات و تقاضاها توجه دارند. بنابر این لوسین پای و گابریل آلموند به برابری و مشارکت سیاسی و فعالانه مردمی و افزایش توان نظام جهت پاسخگویی به تقاضاها تأکید دارند که این نظریه به‌عنوان مبانی نظری در این تحقیق به کار گرفته می‌شود (غفاری و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۴۲). یکی از مفاهیم و غایات توسعه سیاسی گسترش مشارکت و رقابت در زندگی سیاسی است. در این معنا توسعه سیاسی تا حدود زیادی مترادف دموکراسی تلقی می‌شود. دموکراسی یا مردم‌سالاری در سه سطح قابل تبیین است: اول: در سطح نظام سیاسی که در این حالت دموکراسی نوعی رژیم سیاسی است. دموکراسی غایت بشر نبوده و الگوی توسعه هم نیست، شکلی از حکومت مبتنی بر موازنه علایق اجتماعی و سیاسی یعنی موازنه میان جامعه و دولت است. دوم: دموکراسی در سطح هنجارهای غالب و اینکه سازوکارهای تصمیم‌گیری در سطح سازمان‌ها چه سیاسی و چه انجمن‌ها و گروه‌ها بر مبنای رأی اکثریت و اطلاع اکثریت انجام شود. سوم: در سطح نگرش‌ها، دموکراسی یعنی مدار، یعنی تعامل منصفانه با اقلیت، یعنی احترام به حقوق اساسی شهروندان تا حد فرد (موسوی فرد و جمشیدی، ۱۴۰۰: ۲۳).

نتیجه‌گیری و پیشنهاد

در پایان با استناد به مطالب مطرح‌شده درمی‌یابیم که در جوامع غربی و لیبرال طبقه متوسط که پیشران توسعه و پیشرفت است با گذراندن دوران مختلف (فئودالیت - خورده بورژوازی - بورژوازی - سرمایه‌داری تجاری - نهایتاً صنعتی شدن) با تشکیل جامعه مدنی قوی و انتخابات آزاد از بطن جامعه پیش‌قراول این توسعه می‌شوند. این طبقه متوسط با آگاهی دادن به جامعه آن را به دنبال خود می‌کشد. در جوامع شرقی به‌جای حرکت از پایین به بالا حرکت برعکس است. این دولت‌های اقتدارگرا هستند که ملت‌ها به‌صورت تابع و پیرو از سیاست‌های آنان پیروی می‌کنند و با اشتراک نظر و وفاق بر سر منافع ملی که همان رشد و توسعه اقتصادی است و اعتماد به فرمانبران خود به پیشرفت‌های اقتصادی و رفاهی رسیده‌اند. الگوی توسعه در جامعه ما نه شرقی است و نه غربی. طبقه متوسط در غرب حاصل تلاش مداوم بیش از چهار قرن و چه‌بسا بیشتر

است و بعد از طی دوران مختلف به اینجا رسیده است. اما در جامعه ما چیزی بینابین حرکت شرق و غرب طبقه متوسط هستیم. یعنی طبقه متوسط نه مثل غرب انقدر کارآمد است که پیشران حرکت جامعه باشد و نه مثل شرق حکومت ما انقدر اقتدارگراست که مردم به آن اعتماد کرده و پیرو آن باشند. مقاطعی که رشد اقتصادی و فعالیت بخش خصوصی و کارآفرین خوب بوده، با تقویت طبقه متوسط و ایجاد کار و درآمد برای آن‌ها، رضایت عمومی و مشروعیت سیاسی افزایش یافته و در نتیجه ثبات سیاسی در کشور تقویت شده است، ولی در مقاطعی که این رشد و کارآفرینی آسیب دیده، تضعیف طبقه متوسط، گسترش نارضایتی‌ها و تنش‌های سیاسی را به دنبال داشته است. یکی از سازوکارهای تبدیل نارضایتی به شورش را می‌توان فقدان یا ضعف روابط اجتماعی پایدار بین جامعه و حکومت دانست. انجمن‌های مدنی و تشکل‌های سیاسی و اجتماعی فعالیت می‌کنند. تغییرات ساختاری زمانی در کشور شکل می‌گیرد که توازن قوای موجود میان حکومت و جامعه نوعی برابری نسبی وجود داشته باشد. در چنین شرایطی جامعه می‌تواند خواسته‌های خود را بر حکومت تحمیل کرده و تغییرات ساختاری را رقم بزند. انجام اصلاحات ساختاری از طرف حکومت‌ها نیز که به وجود سرمایه اجتماعی و اعتماد عمومی در جامعه بستگی دارد که می‌توان نوعی بسیج اجتماعی را حول این تغییرات ایجاد نمود. اما ایران امروز از حداقل‌های اعتماد عمومی برخوردار نیست. مهم‌ترین دلیل مقاومت نظم سیاسی موجود از پذیرش تغییرات ساختاری عبارت است از هراس نسبت به ورود مجموعه‌ای از نیروهای اجتماعی کنترل ناپذیر و بی‌ثبات کننده به عرصه سیاسی کشور است.

فهرست منابع

- آبراهامیان، پرواند (۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه: احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتاحی، انتشارات نشر نی.
- ادیبی، حسین (۱۳۵۸)، *طبقه متوسط جدید در ایران*، انتشارات جامعه.
- اشرف، احمد؛ بنوعزیزی، علی (۱۳۸۸)، *طبقات اجتماعی، دولت و انقلاب در ایران*، ترجمه: سهیلا ترابی فارسانی، انتشارات نیلوفر.
- آقابخشی، علی (۱۳۷۹)، *فرهنگ علوم سیاسی*، تهران، نشر چاپار، چاپ اول.
- ایوبی، حجت‌الله (۱۳۷۷)، *شکاف‌های قومی خشونت در پیکارهای سیاسی*، فصلنامه مطالعات راهبردی، پیش شماره اول.
- بیات، آصف (۱۳۷۶)، *سیاست‌های خیابانی؛ جنبش تهی‌دستان در ایران*، ترجمه: اسدالله نبوی چشمی، تهران، اکسیر، چاپ اول.
- تاجیک، محمدرضا (۱۳۷۹)، *مدیریت بحران*، فرهنگ گفتمان، تهران.
- خواجه، حسین (۱۳۹۶)، *میراث هاشمی رفسنجانی در حوزه سیاسی اجتماعی (گسترش طبقه متوسط جدید)*، فصلنامه مطالعات سیاسی بین‌المللی، دوره ۲، شماره ۴.
- دوورژه، موریس (۱۳۷۷)، *بایسته‌های جامعه‌شناسی*، ترجمه: ابوالفضل قاضی، تهران، نشر دادگستر.
- سریع‌القلم، محمود (۱۳۸۹)، *فرهنگ سیاسی ایران*، تهران: فرزانه.
- عابدی اردکانی، محمد (۱۳۹۳)، *توسعه‌نیافتگی سیاسی از منظر فرهنگ سیاسی نخبگان در ایران*، پژوهشنامه علوم سیاسی، دوره ۹، شماره ۴.
- غفاری، امید؛ کتابی، محمود؛ واعظ، نفیسه (۱۳۹۶)، *بررسی تطبیقی توسعه سیاسی در عصر مشروطیت و نخستین دهه انقلاب اسلامی (۶۷-۵۷) با تأکید بر توزیع قدرت*، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، دوره ۸، شماره ۱.
- فرنوش، غلامرضا؛ علیشیری، غلامحسین؛ حسینی ذیچود، سید رضا؛ درستکار، روح‌الله؛ جلالی فراهانی، علیرضا (۱۳۹۹)، *شناخت کرونا ویروس نوین ۲۰۱۹ و کووید ۱۹ بر اساس شواهد موجود*، مجله طب نظامی، دوره ۲۲، شماره ۱.
- قاسمی، وحید؛ وحید، فریدون؛ ربانی، رسول؛ ذاکری، زهرا (۱۳۸۹)، *شناخت تأثیر طبقه اجتماعی بر نگرش نسبت به جریان نوگرایی در شهر اصفهان*، جامعه‌شناسی کاربردی، دوره ۲۱، شماره پیاپی ۳۷.
- قائدی، محمدرضا (۱۳۸۲)، *مؤلفه‌های نظری بحران*، فصلنامه راهبرد، نشریه مرکز تحقیقات استراتژیک.

- کميجانی، اکبر؛ گرجی، ابراهیم؛ اقبالی، علیرضا (۱۳۹۲)، *اقتصاد سیاسی و رشد اقتصادی*، فصلنامه پژوهش‌ها و سیاست‌های اقتصادی، دوره ۲۱، شماره ۶۵.
- گرپ، ادوارد (۱۳۷۷)، *نابرابری اجتماعی*، ترجمه محمد سیاه‌پوش، تهران: انتشارات معاصر.
- گودرزی، مهناز؛ شاه قلعه، صفی‌الله؛ ابراهیمی، طالب (۱۳۹۳)، *توسعه سیاسی و موانع آن در ایران پیش از انقلاب اسلامی*، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دوره ۱۰، شماره ۲۶.
- مسعود، زهرا؛ منصورزاده، محمداقبر (۱۳۹۴)، *نقش طبقه متوسط جدید بر فرایند توسعه سیاسی در جمهوری اسلامی ایران*، فصلنامه سیاست، دوره ۲، شماره ۷.
- موسوی فرد، محمدرضا؛ جمشیدی، محسن (۱۴۰۰)، *آسیب‌شناسی جامعه‌شناختی و جرم‌شناختی از نقش طبقه متوسط در مدیریت بحران‌های سیاسی - اجتماعی - فرهنگی در دوره زمانی بن‌بست برجرامی دولت دوازدهم تا امید به گشایش در دولت سیزدهم*، فصلنامه پژوهش‌های حقوق تطبیقی عدل و انصاف، دوره ۴، شماره ۱۵.
- نعمانی، فرهاد؛ بهداد، سهراب (۱۳۸۷)، *طبقه و کار در ایران*، ترجمه: محمود متحد، انتشارات نشر آگاه.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، *سامان سیاسی در جوامع در حال دگرگونی*، ترجمه: محسن ثلاثی، تهران: نشر علم.
- وزیریان، امیرحسین و طلوعی، هادی (۱۳۹۶)، *بررسی مدل توسعه در دوران ریاست جمهوری هاشمی*، فصلنامه سیاست، دوره ۴، شماره ۱۴.